

رضاخان می‌بیند ممکن است این بی‌احتیاطی به قیمت شورش مردم تمام شود از این رو همان جا دستور می‌دهد که به تهران خبر بدهند تا ایشان را به منزل ثقة‌الاسلام وکیل بروجرد منتقل کنند. مرحوم بروجردی نقل می‌کردند، مرا پیش رضاخان بردند. او قبل از احوالپرسی خطاب به من گفت: میرزای نائینی آدم عاقلی است! من فهمیدم که اخبار جلسه‌ای که با آقایان؛ میرزای نائینی و سید ابوالحسن داشتیم به رضاخان منتقل شده است. بعد از یک‌سری صحبت‌ها، رضاخان از من استمالت کرد و گفت: خواسته و حاجتی نداری؟ گفتم: در این مدتی که من بازداشت بودم متوجه شدم که شما هفته‌ای یک شب به سربازان پلو می‌دهید اینان سرباز اسلام هستند؛ لذا دستور بدهید دو شب در هفته به اینان پلو بدهند! رضاخان از این سخن خیلی خوشش آمد. منظورم از نقل این قضیه این بود که دربار ایران و بیگانگان توسط نفوذی‌ها که بعضاً در لباس اهل علم هم بودند از حرکت علما علیه دربار و بیگانگان کاملاً آگاه می‌شدند.

◀ **وجه روحانیون و علمایی که در مسائل سیاسی دخالت می‌کردند و علیه استعمار سخن می‌گفتند یا مطلبی می‌نوشتند در حوزه علمیه نجف چگونه بود و حوزویان درباره آنان چه قضاوتی داشتند؟**

پس از شکست مشروطیت و نقش‌برآب شدن تلاش علمای راستین و بهره‌وری انگلیس و روی کار آمدن کسانی که با دیانت سروکاری نداشتند ورق برگشت و ایادی استعمار، جوی نامطلوب و ناپهنجار آفریدند و بسیاری از علمای خوشنام و فداکار را با انگ‌های گوناگون از صحنه خارج کردند و مردم را از اطراف آنان پراکنده کردند. جمالات و تعابیری مثل آخوند انگلیسی، سیاسی، توده‌ای و... رواج تام داشت. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی در اواخر عمر مریض شد و قصد سفر به

مرحوم آیت‌الله بروجردی و مرحوم شاهرودی به طرف ایران حرکت می‌کنند. این بزرگواران همین که به مرز ایران می‌رسند دولت ایران آنان را دستگیر و روانه زندان می‌کند. بر سر مرحوم شاهرودی چه می‌آید؟ نمی‌دانم؛ اما آنچه را که از مرحوم بروجردی می‌دانم و از افراد موثق شنیده‌ام نقل می‌کنم: پس از اینکه ایشان را در مرز قصرشیرین دستگیر می‌کنند، شبانه بدون اینکه کسی متوجه بشود به طرف تهران حرکت می‌دهند و در تهران در محل ارکان حرب بازداشت می‌نمایند. قضیه سریع و سری انجام گرفته بود از این رو کسی از قضیه مطلع نبوده تا اینکه عبدالله خان طهماسبی امیر لشکر در بین راه بروجرد - خرم‌آباد کشته می‌شود و این امر سبب می‌گردد که رضاخان برای بررسی علل قتل و اوضاع منطقه به لرستان مسافرت کند. در همین هنگام متوجه می‌شود که از طرف خاندان بانفوذ طباطبایی در بروجرد مجلس ختمی برای عبدالله خان طهماسبی برگزار می‌شود؛ لذا برای شرکت در مجلس ختم به بروجرد می‌آید. پس از مراسم ختم رضاخان از سید عبدالحسن طباطبایی شیخ الطایفه و بزرگ فامیل طباطبایی سؤال می‌کند: در میان شما سلسله طباطبایی چند نفر به نام سید حسین هست؟ ایشان با تعجب از این سؤال پاسخ می‌دهند: یک نفر است که مردی عالم و بزرگوار و از مراجع تقلید می‌باشد و اکنون در مراجعت از مکه مکرمه چند ماهی است در نجف اشرف اقامت فرموده‌اند. رضاخان بلافاصله در جواب می‌گوید: خیر ایشان فعلاً در تهران هستند. به عللی ایشان را از سرحد به تهران برده‌اند. این قضیه همه را به تعجب وامی‌دارد و همه سؤال می‌کنند: آقا چه کرده است؟ آقا که در امور غیردینی مداخله نمی‌کند. رضاخان که این اضطراب را می‌بیند، می‌گوید: بقیه دارم سوءتفاهمی شده است؛ چون من ایشان را می‌شناسم و به حدود ایشان واقفم. بعد از مراجعت به تهران ایشان آزاد خواهند شد.

یادنامه‌ای برای
گرامیداشت مقام علمی
استاد آیت‌الله
محمد واعظزاده خراسانی

پاییز ۱۴۰۳

۵۵

